

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

علی خزاعی فر

در شماره پیش، دوست گرانقدر و مترجم توانا، عبدالله کوثری پاسخی در جواب نقد من بر ترجمه *خاطرات پس از مرگ براس کوپاس* (مترجم شماره ۳۹) نوشتند و من هم وعده کردم که پاسخی در جواب مقاله ایشان بنویسم. قبل از هر چیز لازم است نکته‌ای را توضیح بدهم؛ غرض از نقد ترجمه آقای کوثری، چنانکه در خود نقد هم اشاره کرده‌ام، فقط و فقط گشودن باب گفت و گو درباره مسایل فنی ترجمه بود؛ مایل بودم که آقای کوثری درباره روش خود در ترجمه تأمل کنند و تأملات خود را بر کاغذ بیاورند تا علاقه‌مندان ترجمه از نظریات ایشان بهره‌مند شوند. اگر همه مترجمان ما از تواناییهای آقای کوثری برخوردار بودند، شاید اصلاً نیازی به این گونه بحث‌ها نبود و ما به مباحث کلی‌تر مثل مباحث زبان‌شناختی یا سبک‌شناختی یا زیباشناختی متن می‌پرداختیم. آقای کوثری از آن دسته مترجمانی هستند که با دو دهه کار شبانه روزی در زمینه ترجمه ادبی، به ترجمه ادبی اعتلا بخشیده و توقع خوانندگان را بالا برده‌اند. خوشبختانه امروز مترجمان بسیاری داریم که با عشق به زبان فارسی ترجمه می‌کنند. ما از این عزیزان نیز تقاضا می‌کنیم به بحث ما بپیوندند و اگر خطایی در سخن ما هست، آن را اصلاح کنند تا باب این گفت و گو باز بماند.

حرفهای مترجمان وقتی از اسرار کار خود سخن می‌گویند همیشه شنیدنی است، به شرط آنکه در کار خود تأمل کنند و شیوه کار خود را صادقانه توصیف کنند. با اینکه آقای کوثری می‌گوید هیچ مترجمی نظریه‌پردازی نمی‌کند، سخن ایشان در باب ترجمه را باید نوعی نظریه بحساب آورد. مگر نظریه، دست کم در عرصه ترجمه، چیزی غیر از این است؟ قابل تصور نیست که کسی خارج از حوزه‌ای بایستد و درباره آن حوزه نظریه‌پردازی کند. اگر منظور از نظریه این باشد که عمل ترجمه چگونه صورت می‌گیرد، من نمی‌فهمم چگونه کسی که ترجمه

نمی‌کند می‌تواند درباره ترجمه نظر بدهد، چه برسد به نظریه. بدیهی است خود مترجمان صلاحیت بیشتری برای نظریه‌پردازی دارند تا غیر مترجمان. نظریه ترجمه از دل عمل بر می‌خیزد و با عمل سنخیت تام دارد. مسأله این است که کلمه نظریه، گاه تصورات نادرستی به ذهن مترجم القا می‌کند. مترجم گمان می‌کند یک کسی از ما بهتران لازم است به ما بگوید که چگونه باید ترجمه کنیم.

آقای کوثری می‌گوید: "من ترجمه ادبی را کاری فردی و ذوقی می‌دانم، چیزی کم و بیش (و نه کاملاً) شبیه کار نویسنده و شاعر. یعنی مترجم قادر نیست با توضیحی روشن و فهمیدنی برای دیگران استدلال کند که چرا فلان کلمه یا فلان جمله را انتخاب کرده. گزینش این یا آن کلمه یا جمله، جدا از گنجینه واژگان مترجم، به بسیاری چیزهای دیگر از جمله حس و حال او در لحظه ترجمه وابسته است." سخن آقای کوثری درباره عواملی که در کیفیت ترجمه دخالت دارند، سخن درستی است. در تأیید این سخن و تکمیل آن، باید گفت که کیفیت ترجمه به سه عامل زیر بستگی دارد:

الف. گستره واژگان مترجم: بدیهی است مترجمی که واژگان بیشتری در اختیار دارد، دستش در انتخاب واژه مناسب و دقیق بازتر است. داشتن گستره غنی واژگان اگر چه لازم است اما کافی نیست، چون متن از کنار هم قرار دادن واژگان به دست نمی‌آید.

ب. ذوق و تشخیص مترجم در کاربرد و ترکیب واژگان: این عامل از عامل اول مهم‌تر است. از کنار هم قرار دادن واژگان زیبایی، یکدستی و به قول زبان‌شناسان متنتیت حاصل نمی‌شود. این توانایی، همان‌طور که آقای کوثری می‌گوید، فردی و ذوقی است و از مترجمی به مترجم دیگر فرق می‌کند و مترجم نمی‌تواند نحوه فعلیت یافتن این توانایی را به روشنی توضیح و به دیگران نشان بدهد. انتخابها در اینجا تابع تشخیص و ذوق مترجم است.

این همان جنبه از مهارت ترجمه است که از ترجمه هنر می‌سازد و ترجمه را به کاری خلاق بدل می‌کند. بدیهی است فعلیت یافتن کامل این توانایی به حس و حال مترجم هنگام ترجمه بستگی دارد ولی این نکته در مورد همه مهارتها و هنرها صادق است: مترجم وقتی سر حال است و تمرکز دارد یا انگیزه قوی‌تری نسبت به ترجمه احساس می‌کند، کارش خلاق‌تر و زیباتر می‌شود.

در توضیح مطلب فوق، بی‌مناسبت نیست مثالی نقل کنم. در شماره‌های پشیم بخشی داشتیم با عنوان "یک متن و چند مترجم". متنی واحد را چند مترجم، بدون اطلاع از کار یکدیگر ترجمه می‌کردند و ترجمه‌ها — با آنکه همه درست بود — باهم فرق داشتند. تفاوت

ترجمه‌ها به دلیل تفاوت در ذوق و تشخیص مترجمان در کاربرد و ترکیب واژگان بود. برای مثال، به ترجمه دو جمله اول از رمان *غرور و تعصب* و چهار ترجمه متفاوت آن توجه کنید:

It is a truth universally acknowledged that a single man in possession of a good fortune must be in want of a wife
However little known the feelings or views of such a man may be on his first entering a neighborhood, this truth is so well fixed in the minds of the surrounding families that he is considered as the rightful property of some or other of their daughters.

این حقیقتی است که همه قبول دارند. هر جوان مجرد مال و منال داری باید همسری اختیار کند و هر قدر هم اندیشه و افکارش در آغاز همسایگی ناشناخته باشد، این حقیقت چنان برای خویشان و آشنایان جا افتاده که آن جوان را حق مسلم یکی از دختران خود می‌دانند.

این حقیقت مورد قبول عموم است که هر مرد مجرد ثروتمندی ناگزیر باید نیازمند به ازدواج باشد و باز این حقیقت به اندازه‌ای در فکار خانواده‌ها راسخ است که وقتی چنین مردی برای سکونت به ناحیه‌ای وارد شود، هر قدر هم که همسایگان و ساکنین آن محل، از خواسته‌ها و نظریات وی بی‌اطلاع باشند، باز او را حق مسلم یکی از دختران خود می‌دانند.

حقیقتی است که همه به آن اذعان دارند و آن این است که مرد مجرد دارای مال و منال حتماً نیاز به همسر دارد. این حقیقت چنان در نزد مردم بدیهی است که وقتی چنین مردی اولین بار وارد محله‌ای می‌شود، خانواده‌های ساکن محل، ولو آنکه با احساسات و عقاید آن مرد چندان آشنا هم نباشند، او را ملک طلق یکی از دخترهای خود می‌دانند.

این که هر جوان مجرد صاحب مکتبی نیاز به همسری دارد، قولی است که جملگی بر آنند. حال در بدو ورود چنین جوانی به محل، هرچقدر هم آگاهی از نظرات و احساسات وی اندک باشد مهم نیست. مهم آن است که این قول یا این حقیقت چنان ملکه ذهن خانواده‌های همسایه شده که هر کس در آن جوانی صاحب دختری دم بخت باشد جوان تازه‌وارد را نوعی ملک طلق دختر خود می‌پندارد.

ج. به کارگیری آگاهانه و یکدست روشی معین: این عامل سوم که آقای کوثری به آن اشاره‌ای نکرده است، بر کیفیت ترجمه بی‌تأثیر نیست. مترجم در بازنویسی جمله گاه بر سر دوراهی قرار می‌گیرد؛ از خود می‌پرسد این‌گونه بنویسد یا آن‌گونه بنویسد. آیا، برای مثال، عین تعبیر نویسنده را بنویسد یا مقصود او را؟ مطلب را تفسیر کرده و آن را ساده‌تر بنویسد یا ایجاز متن اصلی را حفظ کند؟ آیا اطلاعاتی را که در متن اصلی نیامده ولی خواننده متن اصلی آن را درک می‌کند به متن ترجمه بیفزاید؟ آیا کلمه‌ای یا عبارتی را حذف کند؟ آیا اصلاً لازم است قالب جملات نویسنده را حفظ کند؟ شاید مترجم در ترجمه تک‌تک جمله‌ها مجبور به چنین انتخابی

نشود، اما بی تردید موارد زیادی پیش می‌آید که باید تصمیم بگیرد و این تصمیم‌ها وقتی در کیفیت ترجمه اثر دارد که آگاهانه و بر اساس یک طرح ذهنی قبلی یعنی نظریه‌ای در باب روش ترجمه باشد.

گاه گفته می‌شود مترجمانی هستند که بسیار عالی ترجمه می‌کنند و با مباحث نظری ترجمه و زبان‌شناسی هم آشنا نیستند. آشنایی با مباحث نظری ترجمه و زبان‌شناسی به هیچ وجه از کسی مترجم نمی‌سازد و حتی شرط لازم هم برای ترجمه بحساب نمی‌آید. آنچه مترجم لازم است داشته باشد تا بتواند متنی یکدست و منسجم بنویسد، نقشه‌ای ذهنی از مسیری است که قرار است در ترجمه طی کند. نوعی آگاهی قبلی از استراتژی‌هایی که به کار خواهد گرفت و استراتژی‌هایی که به کار نخواهد گرفت. هستند مترجمانی که بدون آشنایی با مباحث نظری ترجمه ولسی یا آگاهی کامل ترجمه می‌کنند و ترجمه‌هایشان هم یکدست است. هر کجا این آگاهی نباشد، آن یکدستی هم به وجود نمی‌آید. کم نیستند مترجمان سرشناسی که روشی یکدست و آگاهانه به کار نمی‌گیرند و استراتژی‌های کاملاً متفاوتی به کار می‌برند. یکدستی در شیوه یا زبان ترجمه، با آگاهی به دست می‌آید.

آقای کوثری می‌گوید: "آقای خزاعی فر مرا در شمار مترجمان لفظ‌گرا می‌آورند و معتقدند در ایران روش لفظ‌گرایی غالب است و نیز معتقدند روش لفظ‌گرایی اگر درست به کار گرفته شود برای ترجمه ادبی بهترین روش است. من هنوز معنای دقیق روش لفظ‌گرایی را نمی‌دانم اما..." من این را به حساب کم لطفی ایشان می‌گذارم. اصطلاح لفظ‌گرایی را که من به کار برده‌ام، اگر چه در نظر اول مبهم است، اما بارها به تفصیل هم معنی آن و هم دلیل انتخاب آن را توضیح داده‌ام. گفته‌ام که لفظ‌گرایی یعنی گرایش مترجم به لفظ و قالب جمله‌های نویسنده و آن روشی است که فی‌نفسه نه خوب است و نه بد؛ بستگی دارد چه کسی این روش را برای ترجمه چه نوع متنی به کار می‌گیرد و حاصل ترجمه چه از آب در می‌آید. بسیاری از متون ادبی را می‌توان - و باید - به این روش ترجمه کرد. به شرط آنکه مترجم قادر باشد با انتخاب دقیق لفظ، از پس معنی برآید و مقصود گوینده را به درستی و روشنی با الفاظی نظیر در زبان فارسی بیان کند. البته مترجم، هر چند هم که تسلط بر کاربرد کلمات داشته باشد. جاهایی هست که معنی با الفاظ نظیر منتقل نمی‌شود و مترجم باید یا قالب جمله را به هم بریزد یا تعبیرها و ترکیب‌های نویسنده را عوض کند. بدین ترتیب دو نوع لفظ‌گرایی وجود دارد: لفظ‌گرایی پسندیده و لفظ‌گرایی ناپسند.

اکنون پرسش این است که روش مقابل روش لفظ‌گرایی کدام است؛ یعنی اگر مترجم نخواهد لفظ‌گرا باشد، باید چگونه ترجمه کند. آیا روش دیگر این است که مترجم، به قول آقای کوثری، 'ماحصل کلام' را به زبانی ساده و روان بنویسد و بیچش‌ها و ظرایف و بازیهای کلامی و بسیاری از شگردهای نویسنده را از بین ببرد؟ آقای کوثری خواسته‌اند که من روش مقابل روش لفظ‌گرایی را با ذکر نمونه توضیح بدهم. اما قبل از آن لازم است دو نکته را توضیح بدهم: نخست این که، لفظ‌گرایی، به‌خصوص لفظ‌گرایی که آقای کوثری به کار می‌بندد، نه تنها روشی مذموم — به‌ویژه در ترجمه ادبی — نیست بلکه بهترین روشی است که ایشان می‌تواند به کار بگیرد. اما همین روش را وقتی مترجمی خام‌دست به کار می‌گیرد یا مترجمان آن را در ترجمه همسه‌نوع مستن، از متون ادبی گرفته تا متون علمی، به کار می‌برند، روش نادرستی به حساب می‌آید. اگر لفظ‌گرایی برای ترجمه ادبیات مناسب است، معنی آن این نیست که این روش را می‌توان برای ترجمه هر نوع متن به کار برد. وقتی ما، در مقام نظر، از لفظ‌گرایی دفاع می‌کنیم، باید متوجه پیامدهای نظر خود باشیم. این روش را کسانی به کار گرفته و می‌گیرند که بر لفظ، تسلطی ندارند و نتیجه آن انبوه ترجمه‌های بد، نه فقط در کتابها بلکه در فیلم‌هاست. بدیهی است که ضعف ترجمه‌ها علل مختلفی دارد، اما دست کم یک علت آن این است که مترجمان گمان می‌کنند اگر زبان ترجمه کمی 'غیرعادی' بود مهم نیست، چون "در هر حال ترجمه است." از موارد استثنا که بگذریم، در مورد غالب متون دلیلی ندارد که زبان ترجمه با زبان تألیف، یعنی زبان آشنا و روان و طبیعی و روزمره ما متفاوت باشد. به نظر می‌رسد قبح ترجمه‌ای بودن زبان از میان رفته و ما در پذیرش جملات فارسی سهل‌انگار شده‌ایم. این تا حدی به دلیل تعریفی است که ما از زبان ترجمه و روش ترجمه داشته‌ایم.

منظور من از موارد استثناء که به آن اشاره کردم مواردی است که متن اصلی، زبانی پیچیده و دشوار دارد و مترجم، به دلایلی، سز آن دارد که این زبان پیچیده را به ترجمه نیز منتقل کند. حتی در این موارد هم زبان ترجمه با معیارهای تألیف ارزیابی می‌شود. اصلاً هر چه که به زبان فارسی نوشته می‌شود، اعم از ترجمه یا تألیف، به‌ناچار با قواعد حاکم بر نگارش فارسی ارزیابی می‌شود. نمی‌توان گفت که ما دو دسته قواعد نگارشی داریم، یک دسته قواعد مربوط به تألیف، یک دسته قواعد مربوط به ترجمه. آنچه مخصوصاً قابل قبول نیست این است که متن اصلی زبانی روان دارد اما در جریان ترجمه، زبانی ناآشنا و دشوارفهم پیدا می‌کند. ما وقتی به فارسی ترجمه می‌کنیم، فارسی علی‌رغم همه قابلیت‌هایی که دارد، بالاخره محدودیت‌هایی هم دارد، به‌طوری که مجبور نیستیم عین کلام نویسنده را بیاوریم. در بسیاری از موارد اگر از قدرت زبان فارسی آگاه باشیم

نیازی نیست از زبان بیگانه تمنا کنیم. بسیاری از مترجمان ما دقت و امانت را در سطح خرد رعایت می‌کنند نه در سطح کلان، حال آنکه برابری دو متن یا قضاوت درباره سبک یک متن در سطح کلان صورت می‌گیرد. هر وقت این بحث مطرح می‌شود، عده‌ای گمان می‌کنند که منظور ما از ترجمه، ارائه روایتی ساده شده و حذف همه ظرایف و پیچیدگی‌های معنایی و زبانی متن اصلی است. منظور من این نیست. منظور من این است که پیچیدگی‌ها و ظرایف اگر نقش معنایی دارند، تا اندازه‌ای که فارسی اجازه می‌دهد می‌توان آنها را به فارسی منتقل کرد. فارسی تا اندازه‌ای انعطاف دارد، اما از یک حد که بگذریم می‌شکند. و اگر ظرایف و پیچیدگی‌ها نقش معنایی ندارد چه اصراری به حفظ آنهاست؟

نکته دومی که می‌خواهم بگویم این است که همه جملات یک متن را نمی‌توان با یک روش ترجمه کرد. بعضی را می‌توان لفظ به لفظ ترجمه کرد؛ بعضی دیگر را باید به زبانی دیگر نوشت. اما اولاً، ترجمه لفظ به لفظ، برخلاف آنچه آقای کوثری می‌گوید، همیشه به معنی دقت بیشتر نیست. گاهی ترجمه آزادتر، دقیق‌تر است چون به منظور نویسنده نزدیکتر است. دوام، این استدلال که اگر جمله به ترجمه لفظ به لفظ جواب داد، دلیلی ندارد آن را به شیوه‌ی دیگر بنویسیم استدلال گمراه‌کننده‌ای است. بسیاری از جمله‌ها به ترجمه لفظ به لفظ جواب می‌دهند، اما همه اینها جمله‌هایی نیستند که فارسی‌زبان در مقام تألیف آنها را بنویسد. جمله وقتی فارسی است که مترجم بدون تأثیرپذیری از ساختار و شیوه بیان متن اصلی، آن را مستقیماً بر اساس قابلیت‌ها و محدودیت‌های زبان فارسی نوشته باشد.

لفظ‌گرایی در شکل ناپسند خود روشی است که در آن جمله‌ها از منظر زبان متن اصلی نوشته می‌شوند. به عبارت دیگر، جمله ترجمه شده به شیوه جمله متن اصلی آغاز می‌شود و تعبیرات نویسنده عیناً به ترجمه انتقال می‌یابد. کلمه‌ها و ترکیبات آنها در جمله ترجمه شده و جمله اصلی در غالب موارد متناظر و در نهایت زبان ترجمه، رنگ و بوی ترجمه دارد. در روش مقابل روش لفظ‌گرایی، جمله‌ها نه از منظر متن اصلی بلکه از منظر زبان فارسی نوشته می‌شوند. در بسیاری از موارد اگر جمله متن اصلی را لفظ به لفظ به فارسی ترجمه کنیم، جمله‌ای که به دست می‌آید از نظر دستوری درست و از نظر معنایی مفهوم است. هر چند که ممکن است دیرپاب باشد. درست بودن از نظر دستوری و مفهوم بودن از نظر معنایی حداقل شرایط صحت و سلامت جمله هستند. مترجم در پی آن است که با استفاده از قابلیت‌های زبان فارسی و با عنایت به محدودیت‌های آن، جمله‌هایی طبیعی، روان و اثرگذار بنویسد به طوری که تصور شود این جملات مستقیماً به فارسی نوشته شده‌اند. در بسیاری از موارد، تحمیل قالب جمله انگلیسی و شیوه بیان نویسنده بر زبان

فارسی، کاری غیر ممکن نیست چون فارسی، مثل هر زبان دیگر، از جهت نحوی و معنایی انعطاف پذیر است، اما توسعه ساختار نحوی و معنایی زبان فارسی، با تحمیل ساختار نحوی و معنایی زبان انگلیسی بر آن ایجاد نمی شود. بلکه این توسعه در جریان تألیف یا ترجمه و به دست مؤلف یا مترجم زبان‌دان صورت می گیرد. لفظ‌گرایی ناپسند، تحمیل کورکورانه یک زبان بر زبان دیگر است، کاری که به تعطیلی قابلیت‌های زبان مقصد می انجامد.

در توضیح بیشتر نکات فوق، دو مثال ذکر می‌کنم. در اینجا دو بخش از متنی غیرادبی به دو شیوه ترجمه شده است. در شیوه اول اگر چه جمله‌ها ممکن است از نظر دستوری درست باشد و خواننده، معنی جمله‌ها و منظور نویسنده را دریابد، اما لفظ‌گرایی مترجم قابل قبول نیست. شاید خوانندگانی که نظیر این جمله‌ها را در متون ترجمه شده زیاد می‌بینند، قبحی در زبان ترجمه احساس نکنند. اما وقتی ترجمه دیگری از این دو بخش می‌بینند که بدون تأثیرپذیری از زبان نویسنده و با استفاده از قابلیت‌های زبان فارسی و ملاحظه محدودیت‌های آن نوشته شده، به قبح این جمله‌ها پی می‌برند. نظیر این جمله‌ها در ترجمه‌های معتبر کم نیست.

It [the book] is a considerable achievement, not only for what it managed to discover in an inauspicious circumstances about the actual life histories of Bakhtin and the members of his circle but also because of the way it weaves together these biographical facts with his intellectual development.

ترجمه به شیوه اول: این کتاب دستاورد قابل ملاحظه‌ای است نه فقط به خاطر آنچه که، در شرایط ناگوار، درباره زندگی واقعی باخنین و اعضای حلقه او کشف می‌کند، بلکه همچنین به دلیل شیوه‌ای که این حقایق زندگی نام‌های را با پیشرفت فکری او مرتبط میکند.

ترجمه به شیوه دوم: این کتاب را به دو دلیل باید موفقیت بزرگی به حساب آورد. نخست اینکه، نویسندگان در شرایط دشوار توانسته‌اند حقایق ارزشمندی درباره زندگی باخنین و اعضای حلقه او کشف کنند. دیگر آنکه، به خوبی توانسته‌اند ارتباط میان این وقایع و سیر تفکر باخنین را نشان بدهند.

Bakhtin insists that a life never appears completed from within; that since we do not experience our own birth and our own death, only the life of another can be complete for us. Thus we can never be the hero of our own lives; a condition of heroic completeness is that it should be perceived by another, situated outside the hero's life.

ترجمه به شیوه اول: باخنین بر این نکته اصرار می‌ورزد که زندگی از درون هرگز کامل به نظر نمی‌رسد؛ که چون ما تولد و مرگ خود را تجربه نمی‌کنیم، فقط زندگی فردی دیگر می‌تواند برای ما کامل باشد. بدین ترتیب ما هرگز نمی‌توانیم قهرمان زندگی خود باشیم؛

یک شرط کامل بودن قهرمانی آن است که زندگی قهرمان توسط کسی دیگر دیده شود. کسی خارج از زندگی قهرمان.

ترجمه به شیوه دوم: باختین بر آن است که زندگی، اگر از درون به آن بنگریم، هرگز کامل به نظر نمی‌رسد. ما تولد و مرگ خود را نمی‌بینیم و فقط زندگی کسی دیگر را ممکن است بتوانیم کامل ببینیم. بنابراین ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم قهرمان زندگی خود باشیم. وقتی می‌توان گفت کسی قهرمان زندگی‌اش است که کسی دیگر، غیر از خود او، زندگی او را کامل دیده باشد.